

## روش شناسی توضیح واژگان در تفسیر الکشاف و مجمع البیان

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۱۳

دکتر محمود شهبازی؛ استادیار دانشگاه اراک  
نرگس شیرازی؛ کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

### چکیده:

زمخسری از دانشمندان برجسته ایرانی اسلامی در قرن پنجم و ششم هجری است. تسلط و چیرگی او بر نحو، بلاغت و شعر عربی، تفسیر وی را یکی از کم نظیرترین تفسیرهای ادبی و خود او را در زمره نام آورترین مفسران ادیب قرار داده است. هرچند از او آثار ادبی ارزشمند دیگری نیز برجای مانده است. طبرسی نیز مفسر بزرگ و فقیه قرن ششم هجری و از معاصران زمخسری به شمار می‌رود و چنانکه از آثارش به ویژه تفسیر مجمع البیان پیداست در فنون مختلف ادبی چون لغت، معانی و بیان و نحو چیره دست است. بنابراین می‌توان تفسیر مجمع البیان را نیز در ردیف تفاسیر ادبی قرار داد. مباحث واژگانی در دو تفسیر یاد شده نمود ویژه‌ای دارد که مهمترین این مباحث عبارتند از: بیان مترادف و تفاوت‌های معنایی آن، انتقال معنایی واژگان، مفرد و جمع، چند معنایی، واژگان دخیل، تخصیص معنایی واژگان، بیان ریشه و گسترش معنایی واژگان روش کار دو تفسیر را در حوزه واژه شناسی بررسی می‌کند. کلید واژه‌ها: زمخسری، الکشاف، طبرسی، مجمع البیان، تفاسیر ادبی.

### مقدمه:

مفسران قرآن از دیرباز به تناسب فن و هنری که داشته‌اند به تأمل در آیات الهی پرداخته‌اند و بر پایه تخصص و گرایش خود تفسیر آیات را نوشته‌اند؛ فقیهان در تفسیر خود ادله فقهی را بیان کرده‌اند، اهل کلام تلاش کرده‌اند تا ظواهر آیات را به گونه‌ای تاویل کنند تا با مذهب کلامیشان سازگار باشد، ارباب تصوف و عارفان نیز به دنبال آن بوده‌اند تا از آیات قرآن اشاره‌هایی استنباط کنند که با مشرب آنان و ریاضت‌ها و یافته‌هایشان در شناخت ذات، همسو و سازگار باشد.

در این میان ادیبان و لغت‌شناسان نیز از زاویه مباحث ادبی، لغوی، نحوی، بلاغی و... به آیات قرآن نگریسته‌اند و به تحقیق در آنها پرداخته‌اند، البته این سخن بدین معنا نیست که سایر جنبه‌های معرفتی در تفسیر آنها نادیده گرفته شده باشد؛ بلکه این دسته از مفسران به واسطه نبوغ و مهارتی که در ادبیات داشته‌اند تفاسیرشان نیز صبغه ادبی به خود گرفته است. مهمترین تفسیری که در زمینه ادبیات از آن یاد می‌شود تفسیر «الکشاف» زمخشری است. «تفسیر کشاف تفسیری است ارزشمند که زیبایی و جمال قرآن را جلوه‌گر ساخته و در روشنفکری و کشف بلاغت و سحر بیان آن، بی‌نظیر است؛ زیرا مؤلف آن در زبان عربی چیره‌دست بوده و بر لغت، اشعار، علوم بلاغت و بیان، نحو و اعراب تسلطی کامل داشته است.»<sup>۱</sup>

از دیگر تفسیرهایی که می‌توان در این مجال بدان اشاره کرد تفسیر «مجمع البیان» اثر طبرسی است که به جوانب مختلف تفسیر از نظر لغت، ادب، فقه و کلام متناسب با علوم متداول همان عصر پرداخته است. تفسیر وی سرشار از نکات و مسائل مربوط به ادب، لغت، قرائت‌ها و نیز دلایل و حجت‌هاست.

واژه‌شناسی و معنانشناسی واژگان از مباحث و ابعاد مهم این دو تفسیر به شمار می‌آید، گاه مفسر برای نیکو فهماندن آیات به مخاطبان خود واژگان سخت و غریب را شرح می‌دهد؛



اما این دو مفسر فراتر از این رفته و به گونه‌ای دقیق، زیبا و موشکافانه به معناشناسی واژگان می‌پردازند و گاه واژگان ساده که برای مخاطب قابل فهم است را بررسی می‌کند و مباحث و ابعاد زیبایی از واژه را ارائه می‌دهند.

ابعاد مختلف واژه از قبیل اشتراک، مترادف، چند معنایی، رابطه معنایی و... از مباحث مهم معناشناسی است که امروزه زبان‌شناسان به صورت مفصل درباره آن بحث و بررسی می‌نمایند. در این میان، دانشمندان اسلامی به ویژه فرهنگ‌نویسان نیز درباره ابعاد مختلف واژه به بحث و بررسی پرداخته‌اند. این دو مفسر نیز گذشته از سایر مباحث ادبی و معرفتی که در تفسیر خود مطرح کرده‌اند، چنان به واژه و بررسی آن از زوایای مختلف پرداخته‌اند که می‌توان از این دو به عنوان لغت‌شناس یاد کرد. این مقاله درصدد است، جایگاه علمی و ادبی این دو مفسر و ابعاد مختلف معناشناسی واژه در تفسیرشان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

### زمخشری و آثار ادبی او:

جارالله محمود بن احمد زمخشری از دانشمندان برجسته ایرانی اسلامی در قرن پنجم و ششم هجری است. وی در سال ۴۶۷ هجری قمری در خوارزم دیده به جهان گشود و در سال ۵۳۸ هجری در گذشت. او یکی از بزرگترین علمای لغت، دستور زبان عربی، علوم بلاغی و یکی از مفسران طراز اول قرآن است. زمخشری در سفر دومش به مکه در جوار خانه خدا مقیم شد و به «جارالله» ملقب گشت. در این سفر پر بار بود که تفسیر «الکشاف» را نوشت.

تسلط و چیرگی او بر نحو، بلاغت و شعر عربی، تفسیر وی را یکی از کم‌نظیرترین تفسیرهای ادبی و خود او را در زمره نام‌آورترین مفسران ادیب قرار داده است. تنها تفسیر وی نیست که باعث شده از این دانشمند ایرانی به عنوان یک مفسر ادیب یاد شود، بلکه از

زمخشری آثار ادبی دیگری بر جای مانده که این نام را شایسته او کرده است. در زیر به معرفی برخی آثار ادبی وی پرداخته می‌شود:

۱. اساس البلاغه: این کتاب یکی از ارزنده‌ترین لغت‌نامه‌های دوره مؤلف به شمار می‌رود. زمخشری این لغت‌نامه را بر حسب حروف اول واژگان به باب‌هایی و هر باب را نیز بر حسب حرف دوم از حروف اصلی واژه به فصل‌هایی تقسیم کرده است. به عنوان نمونه «باب الهمزة» به این فصل‌ها تقسیم شده است: الهمزة مع الباء، الهمزة مع التاء و... این کتاب در ردیف بهترین کتب لغوی است که برای مشکلات معانی و بیان و نیز درک آن نوشته شده است.

مهم‌ترین امتیاز این لغت‌نامه نسبت به لغت‌نامه‌های دیگر پرداختن به کاربرد مجازی واژگان بوده است. زمخشری پس از بیان معانی حقیقی هر واژه به توضیح کاربرد مجازی آن می‌پردازد. امین خولی<sup>۲</sup> می‌گوید: «اساس البلاغه دو عنصر از عناصر مربوط به دلالت کلمه‌ها را به ما ارزانی می‌دارد: نخست تأثیر اهل زبان در زندگی، دلالت و تجدید معنای واژگان است که با گزینش واژه از «گفتارهای سخنوران» مثنوی برای شناخت چگونگی استفاده از واژگان و برای کسی که بخواهد سیر تحول واژگان را دنبال کند مرجع مطمئنی تا قرن ششم است. دوم جنبه الهام بخشی واژه و اثر آن در دل‌هاست.»<sup>۳</sup>

۲. الفائق فی غریب الحدیث: زمخشری در این کتاب به حل مشکلات لغوی احادیث پرداخته است. وی شرح مشکلات لغوی و ادبی را با ذکر مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و با روایت امام علی علیه السلام آغاز می‌کند.

۳. المستقصی فی الامثال: این کتاب مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌های عربی و بر حسب حروف ابجدی است. زمخشری در موارد بسیاری نیز داستان‌های مربوط به امثال و ریشه آنها را بیان کرده و همچنین در ذیل برخی امثال توضیحات لغوی، نحوی و صرفی نیز آورده است.

۴. دیوان شعر: از جمله اشعار وی قصایدی است که در آرزوی رسیدن به حجاز سروده است. «تسلط او به ادبیات دوره جاهلی و سایر دوره‌های ادب عربی از یک سو و ذوق لطیف و خدا دادش از سوی دیگر شعرش را آراسته است. عواطف رقیق او را می‌توان در مرثیه‌هایی که سروده است جستجو نمود. شعرهای او در عین حال که نمونه بارز به کار بردن انواع صناعات لفظی و معنوی است جلوه‌ای از سوز و گداز نیز هست. می‌توان به زمخشری در شعر عرب آن زمان مقامی را ارزانی داشت که برای سایر بزرگان ادب فارسی چون خاقانی و انوری منظور می‌نماییم.»<sup>۴</sup>

۵. مقامات زمخشری از جمله آثار وی در نثر عربی به شمار می‌رود. «آثار زمخشری از نظر سبک و مشخصات نویسندگی تابع مشخصات کلی سبک قرن پنجم و ششم هجری است. در این دوره نگارش به سوی صناعات مختلف ادبی گرایش پیدا نمود. اگر تعبیری که زکی مبارک نموده و نثر و نظم این دوره را «فنی» نامیده است، ملاک عمل قرار گیرد، بدون تردید زمخشری از بزرگترین نویسندگان فنی خواهد بود.»<sup>۵</sup>

از دیگر آثار ادبی زمخشری عبارتند از: قسطاس: کتابی است در عروض، أعجب العجب فی شرح لامیه اللعرب: کتابی است در شرح «لامیه العرب» شنفری، المحاجاة و الاغلوطات: درباره برخی از مسائل نحو عربی، نوابغ الکلم: در زمینه بلاغت و بلیغان زبان عربی، المفصل: کتابی است در نحو، الانموذج: خلاصه و نمونه کتاب المفصل است و مقدمة الادب: فرهنگی است عربی فارسی.

### تفسیر ادبی و واژگانی کشاف:

نام کامل این کتاب «الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» است. این تفسیر از جمله تفسیرهایی است که بلاغت، نحو، لغت و وجوه قرائت واژگان در آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و نمونه‌ای از تفسیرهای ادبی به شمار

می‌آید. تفسیر ادبی یکی از شیوه‌های تفسیر قرآن و بیان‌کننده جنبه هنری آن است. «نویسندگان این تفاسیر چون جنبه ادبیشان نیرومندترین جنبه آنان بوده، تفاسیرشان صبغه ادبی به خود گرفته است و گرنه به موازات دیگر معارف و علمی که با آنها آشنا بوده‌اند جوانب دیگری نیز در تفسیرشان مطرح شده و چه بسا آنها را بسیار نیرومندتر، قوی و عمیق هم مطرح کرده باشند.»<sup>۶</sup>

مبنای اولیه کشف بیان اعجاز قرآن با استفاده از بلاغت بوده؛ اما رویکرد اصلی مباحث بلاغی آن مباحث بیانی بوده است. وی در تفسیر خویش به انواع استعاره اشاره کرده و اصطلاح «ترشیح» را که عبد القاهر «تناسی تشبیه» نامیده است، به این مبحث افزوده است. «او نیز مانند متکلمان پیش از خویش می‌کوشد تا علم بدیع را از علوم بلاغی دور نماید؛ زیرا بر این باور بود که بدیع و آرایه‌های بدیعی هیچ نقشی در اعجاز قرآنی ندارند؛ به همین دلیل در تفسیر خود به برخی آرایه‌ها مانند: سجع، جناس، طباق، لف و نشر و حسن تعلیل اشاره کرده و در این موارد کمال اختصار را مراعات نموده است.»<sup>۷</sup>

زمخشری از آن جهت که عالمی لغت‌شناس و ادیب بوده آرای ویژه‌ای در علم نحو و لغت داشته است، تا آنجا که وی در عصر خویش «امام نحویان» نام گرفته بود. وی همچنین در زمینه نحو نظریاتی را مطرح ساخت و نظریاتش در کتاب‌های نحوی به گستردگی مورد بررسی قرار گرفته است. ابن هشام انصاری<sup>۸</sup> در «مغنی اللیب» بیش از صد و پنجاه بار از زمخشری نام برده و به رد و یا اثبات آرای او پرداخته است. با این حال زمخشری هرگز تفسیر خویش را به یک کتاب نحوی بدل نساخته و همواره در بیان مباحث نحوی به مانند مباحث لغوی و بلاغی راه میانه را برگزیده است.

از جمله آرای نحوی زمخشری نظریه مخالف وی با نحویان است که معتقدند همزه بر خلاف سایر ادوات استفهام، حق تمام التصدیر دارد و می‌تواند بر «واو»، «فاء» و «ثم» عاطفه نیز مقدم شود. «زمخشری معتقد است که همزه بر «واو»، «فاء» و «ثم» مقدم نشده،

بلکه بر جمله‌ای که قبل از ثم بوده داخل شده و آن جمله محذوف شده است. از آنجا که بر این باور بوده در موارد بسیاری به تکلف افتاده و جمله را در تقدیر گرفته است.<sup>۹</sup>

لغت و واژگان در تفسیر کشاف از نقش پررنگی برخوردار هستند و زمخشری موشکافانه به بیان مباحث لغوی از جمله: واژگان اضداد، واژگان دخیل، تفاوت واژگانی، انتقال معنایی واژگان و... می‌پردازد، به گونه‌ای که می‌توان تفسیر وی را یک تفسیر لغوی برشمرد. محمود فهمی حجازی در بخش پایانی کتاب خویش یعنی «زبان‌شناسی عربی»، مجموعه‌ای از کتاب‌ها را با عنوان «کتاب‌شناسی عربی در پژوهش‌های زبانی و موضوعات مرتبط با آن» آورده و تفسیر کشاف را به عنوان یکی از این کتاب‌ها معرفی می‌کند.<sup>۱۰</sup> «فلسفه لغوی در کشاف ظهوری نیکو یافته از جهتی که می‌بینیم زمخشری می‌کوشد که فروع لغات را به اصول آنها بازگرداند و متشابهات را به اصل واحد ارجاع دهد و یا اینکه می‌کوشد میان اصول مختلف وجوه ارتباط و تناسبی بیابد... وی مواردی از قبیل ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾ (بقره: ۱۹) را از قبیل مجاز عقلی برمی‌شمرد و مجاز عقلی را در شمار گسترش معنایی در کلام می‌داند. در مواردی که کلمه حامل معنای مجازی است سخنی دقیق و گسترده درباره معنای مجازی آن کلمه دارد... زمخشری در تفسیر خود بسیاری از اصول تعلیمات لغوی و بلاغی جدید را بنا می‌کند. برای مثال در تفسیر خویش از موسیقی کلمه سخن گفته و متعرض موازنه لغوی میان یک لفظ و لفظ دیگر می‌گردد... وی در روش تفسیر لغوی خود به نقد واژگان پرداخته و مواردی از قبیل اتساع و... را که در واژگان رخ داده است متذکر می‌گردد.»<sup>۱۱</sup>

زمخشری در تفسیر لغوی خویش از منابع لغوی نیز بهره جسته از جمله:

۱. الکتاب سبویه (م ۱۸۹ق)

۲. الکامل میرد (۲۸۵ق)

۳. کتاب المتمم فی الخط و التهجی ابن درستویه (۳۷۴ق)

۴. کتاب الحجه، ابو علی فارسی (۳۷۷ق)
۵. کتاب الحلیات، ابو علی فارسی
۶. کتاب التمام، ابن جنی (۳۹۲ق)
۷. کتاب المحتسب، ابن جنی
۸. کتاب الاقلید که کتابی است در لغت عرب و مؤلف آن ناشناخته است.
۹. التبیان، ابو فتح همدانی<sup>۱۲</sup>

### مباحث واژگانی در تفسیر کشاف:

#### اشاره به تفاوت‌های معنایی واژگان مترادف:

در هر زبان واژگانی وجود دارد که معانی آنها به هم نزدیک است؛ اما دقیقاً به یک معنا نیستند. در برخی موارد تفاوت‌های بسیار ظریفی میان معانی این واژگان وجود دارد که تنها نکته سنجان می‌توانند بدان پی برند. در قرآن کریم نیز که سخن خداوند بزرگ است از میان واژگانی که معنای آنها به هم نزدیک است یا به گفته دیگر با هم مترادف هستند، مناسب‌ترین واژگان برگزیده شده است. زمخشری از نکته سنجانی است که این تفاوت واژگانی از دیده او پنهان نمانده است. وی در تفسیر خویش گاه به تفاوت معنایی واژگان مترادف اشاره کرده است. برای مثال در ذیل آیه ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ (نصر: ۱) می‌گوید:

«اگر بگویی چه تفاوتی میان «نصر» و «فتح» وجود دارد که «فتح» بر آن عطف شده است، می‌گویم: «نصر» یعنی یاری دادن و غالب ساختن بر دشمن. «نَصَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ» - یعنی [خداوند] بر آن زمین باران فرستاد - نیز ناظر به این معنا است؛ اما «فتح» به معنی گشودن سرزمین‌هاست.<sup>۱۳</sup>

﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ (ملائکه: ۳۵)  
 زمخشری در تفاوت معنایی «النصب» و «اللغوب» می‌گوید: «النصب» خستگی و مشقتی



است که انجام دهنده کار بدان دچار می‌شود و «اللغوب» سستی است که در اثر خستگی «النصب» به انسان دست می‌دهد؛ بنابراین «نصب» همان زحمت و مشقت است و «لغوب» نتیجه «نصب» و سستی و رخوتی است که در اثر آن به انسان دست می‌دهد.<sup>۱۴</sup>

### اشاره به انتقال معنایی واژگان:

در موارد بسیاری زخم‌خسری به انتقال معنایی واژگان اشاره کرده است. برای مثال وی در توضیح واژه «کبد» در آیه ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ (بلد: ۴) می‌گوید:

«کبد» در اصل از گفته: «كَبِدَ الرَّجُلُ كَبْدًا، فَهُوَ أَكْبَدُ» یعنی کبدش درد گرفت و ورم کرد، بر گرفته شده و سپس گسترش [معنا] یافته و برای هر نوع خستگی و سختی به کار رفته است؛ «مکابده» (سختی را تحمل کردن) نیز از آن مشتق شده است، همانگونه که «کبته» که در اصل «کَبَدَه» یعنی به کبدش زد، به کار می‌رود را به معنای «أهلکه» [او را نابودکرد] به کار برده‌اند؛ لبید سروده است:

يا عَيْنُ هَلَا بِكَيْتِ أَرْبَدًا إِذَا قُمْنَا وَ قَامَ الْخُصُومُ فِي كَبَدٍ<sup>۱۵</sup>»<sup>۱۶</sup>

ای چشم! چرا آن گاه که ما و دشمنان در سختی قرار گرفتیم بر «اربد» گریه نکردی) زخم‌خسری یکی از معانی واژه ابل را در این آیه ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ (غاشیة: ۱۷) شتر می‌داند و در توضیح اینکه چرا خداوند به شتر سوگند خورده می‌گوید: «زیرا شتر را برای حمل بارهای سنگین و انتقال دادن به سرزمین‌های دور دست آفریده...»<sup>۱۷</sup> از معانی دیگری که زخم‌خسری برای این واژه برشمرده «ابر» است. وی می‌گوید: «ضرورت تناسب میان این موارد [شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین که در آیه‌های بعد آمده] سبب شده است که برخی «ابل» را به ابر تفسیر کنند و شاید منظور این نبوده که «ابل» همانند غمام، مزن، رباب، غیم و غیره یکی از اسامی ابر است؛ اما چون در اشعار

عرب بارها شاهد تشبیه ابر به شتر بوده‌اند، به کار بردن «اِبْر» را به معنای ابر از باب استعاره و مجاز جایز شمرده‌اند»<sup>۱۸</sup>

### اشاره به مفرد و جمع واژگان:

وی در تفسیر خویش به مفرد واژه‌های جمع و جمع واژه‌های مفرد نیز اشاره کرده است. زمخشری در شرح واژه «الفاف» در آیه ﴿وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا﴾ (نبا: ۱۶) می‌گوید: این واژه مانند «أوزاع» و «أخفاف» مفرد ندارد. برخی گفته‌اند: مفرد آن «لِفَّ» است. ابن قتیبه ادعا کرده است که «لَفَّاء»، «لُفَّ» و سپس «ألفاف» [یعنی الفاف جمع الجمع است] بوده است. ولی گمان نمی‌کنم ابن قتیبه [بتواند] برای این جمع، نظیر «خُضِر» و «أخضار» و «خُمِر» و «أحمار» را پیدا کند؛ اما اگر گفته می‌شد جمع «مُلْتَفَّة» است که حروف زائد آن حذف شده، سخن بجایی بود.»<sup>۱۹</sup>

### بیان مترادف واژگان:

گاه زمخشری در شرح یک واژه، واژه مترادف آن را نیز بیان کرده است. وی در توضیح واژه «قدوس» در آیه ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ﴾ (حشر: ۲۳) می‌گوید:

«القدوس» با ضم و فتح [قاف] که به هر دو صورت قرائت شده، یعنی کاملاً پاک و مبرا از هر چه قبیح به شمار می‌آید و «سُبُّوح» نیز به همین معنا است؛ در تسبیحات فرشتگان آمده: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»<sup>۲۰</sup>



### اشاره به چند معنای واژگان:

زمخسری در توضیح معنای یک واژه به موارد استعمال واژه در معانی دیگر نیز اشاره کرده است. ﴿مُتَكَيِّنَ عَلَى رَفْرِفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾ (الرحمن: ۷۶) وی در توضیح واژه «رفرف» در آیه می‌گوید:

«رفرف» نوعی گسترده‌تری به طور کلی یا به قولی دیگر، بالش است. برخی نیز گفته‌اند: هر پارچه پهنی را رفرف گویند. همچنین به کناره‌های فرش و نخ‌های اضافی خیمه «رفارف» و به رشته‌های آویزان ابر «رفرف السحاب» گفته می‌شود.<sup>۲۱</sup>

﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ (عادیات: ۸) زمخسری در ذیل آیه می‌گوید: «شدید» یعنی بخیل و خسیس؛ گفته می‌شود: «فلان شدید» یا «متشدد» و معنای آیه چنین است: همانا انسان به دلیل دوست داشتن مال و سخت خرج کردن آن خسیس است؛ یا [شدید] به معنای قوی است و [معنای آیه چنین است] انسان به دلیل دوست داشتن مال و مقدم شمردن آن و نیز برای به دست آوردن آن قدرتمند و توانا است؛ ولی برای علاقه نشان دادن به عبادت خدا و شکر نعمتهای او ضعیف و ناتوان است؛ گفته شده است: «هو شديد لهذا الأمر و قوی له» - آنگاه که توانایی آن را داشته باشد -؛ یا منظور آن است که برای دوست داشتن اموال سست و بی‌حال نیست، بلکه با نشاط و توانا است.<sup>۲۲</sup>

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ (مریم: ۸۱) ﴿كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ (مریم: ۸۲) و به جای خداوند معبودانی را (به خدایی) گرفتند تا برایشان (مایه) عزت باشد (۸۱) چنین نیست، پرستش آنان را انکار خواهند کرد و بر آنان می‌ستیزند (۸۲). زمخسری در توضیح واژه «ضدًا» می‌گوید: «علیهم ضدًا» در برابر «لهم عزًا» آمده و مراد ضد عزت و شکوهمندی، یعنی خفت و خواری است، یعنی: آنان ضد آن وضعیتی [عزت] را خواهند داشت که می‌خواستند و قصدش را داشتند و تو گویی فرموده است: «یکونون علیهم ذلاً» یا «یکونون علیهم عوناً» و «ضد» به معنای «عون» می‌آید و در عربی می‌گویند: «من

اضدادکم» یعنی یارانتان چه کسانی هستند؟ و از آن روی از «ضد» به «عون» تعبیر شده که یاری‌گر، ضد و مخالف دشمن توست.<sup>۲۳</sup>

### اشاره به واژگان دخیل:

«از جمله بحث‌های لغوی که مفسران و قرآن‌پژوهان درباره آن اختلاف نظر دارند احتمال قرآن بر واژگان غیر عربی است که برخی آن را با استناد به دلایلی سست به طور کلی انکار کرده‌اند. برای مثال طبری آن را انکار می‌کند؛ اما زمخشری از جمله کسانی است که با نگاهی علمی به این مقوله نگر بسته است.»<sup>۲۴</sup> برای مثال وی در تفسیر آیه ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (زمر: ۶۳) می‌گوید:

«واژه‌های مقالید، مقلید، اقلید و اقالید، فارسی‌اند و اگر بررسی کتاب فرستاده شده به زبان عربی را با واژه‌های فارسی چه کار؟ خواهیم گفت چنین واژه‌هایی با استفاده عرب، عربی شده است.»<sup>۲۵</sup>

### بیان ریشه واژگان:

یکی از زیبایی‌هایی مباحث لغوی در تفسیر کشاف بیان ریشه واژگانی است که شاید پیدا کردن ریشه و مصدر آن‌ها مشکل‌تر باشد. برای مثال زمخشری در ذیل آیه ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ﴾ (مریم: ۵۶) می‌گوید:

«برخی از مفسران گفته‌اند از آن روی او را «ادریس» نامیده‌اند که در کتاب خدا بسیار پژوهش می‌کرد و نام اصلی‌اش «أخنوق» بود؛ اما این نظر درست نیست؛ زیرا اگر بر وزن «افعیل» از ریشه «درس» باشد تنها یک سبب یعنی اسم خاص بودن در آن هست و باید منصرف باشد و غیر منصرف بودنش دلیل غیر عربی بودن آن است، همانگونه که «ابلیس» غیر عربی است و بنابر پندار برخی از «ابلاس» نیست و کسی که به درستی تحقیق نکرده و

در شناخت اشتقاق واژگان ماهر نیست از این سخنان بی‌پایه و اساس بسیار می‌گوید. شاید هم معنای «ادریس» در آن زبان نزدیک به دراسته و پژوهش باشد و راوی گمان کرده است که از «درس» مشتق شده است.<sup>۲۶</sup>

### طبرسی و تفسیر ادبی و واژگانی مجمع‌البیان:

امین‌الدین فضل‌بن‌حسن طبرسی بزرگ و فقیه قرن ششم هجری و از معاصران زمخشری و میبیدی صاحب تفسیر «کشف‌الاسرار» است. «وی منسوب به «طبرس» بر وزن جعفر معرب «تفرش» است که شهری آباد نزدیک ساوه است. در ردّ نظر کسانی که او را منسوب به طبرستان می‌دانند باید گفت: وصف منتسب به «طبرستان» طبری است و نه طبرسی.»<sup>۲۷</sup>

قرنی که طبرسی در آن می‌زیست یکی از درخشان‌ترین دوره‌های علوم قرآن و معارف تفسیری است؛ زیرا در آن زمان شیعه از اوضاع سیاسی اجتماعی نسبتاً مساعدی بر خوردار بوده است. تفسیر «مجمع‌البیان» طبرسی که در این دوره نگاشته شده، از تألیفات ارزنده او و هم‌ردیف با تفسیر «کشاف» است و نیز مانند آن از تفسیرهای ادبی به شمار می‌آید. کریمان<sup>۲۸</sup> در این باره می‌گوید: «شیخ طبرسی در فنون ادب، همانند لغت، اشتقاق، معانی و بیان، تاریخ و غیره، چنانکه از آثار وی بر می‌آید، تبحر داشته و حجت بارز این دعوی، کتاب «مجمع‌البیان» اوست که از میان صنوف مختلف تفاسیر، تفسیری ادبی است.»<sup>۲۹</sup>

به حق تفسیر مجمع‌البیان از نظم و ترتیب زیبایی بر خوردار است و «از مزایای این نظم در ساختار این است که برای خواننده فرصتی فراهم می‌کند تا به آنچه مقصود اوست مستقیماً دست یابد.»<sup>۳۰</sup>

هر چند تفسیر مجمع‌البیان هم عصر با تفسیر کشاف است؛ اما طبرسی از تفسیر کشاف هیچ‌گونه اطلاعی نداشته و پس از تمام شدن این تفسیر است که وی بر تفسیر کشاف آگاهی می‌یابد و دو تفسیر «جوامع‌الجامع» و «الکافی‌الشافی من کتاب الکشاف» را به تأثیر از

زمخشری، به رشته تحریر درمی‌آورد. محمود شلتوت<sup>۳۱</sup> درباره تأثیر پذیری طبرسی از «کشاف» می‌گوید: «اثر این دانشمند امامیه مرا به طرب آورد و شگفت زده کرد؛ زیرا وی به آنچه داشت و به آنچه از دانش امت و مرجع بزرگ آن در تفسیر یعنی «امام طوسی» صاحب «تبیان» گرد آورد، بسنده نکرد تا آنکه به دانش جدیدی که بدان آگاهی یافت، روی آورد و آن دانش صاحب «کشاف» بود... و اختلاف مذهبی و تعصب نیز مانع او و این کار نشد. حجاب هم‌عصری نیز میان آن دو مانع نگشت... شیخ طبرسی پس از پیروزی علمی خود، پیروزی دیگری نیز به دست آورد: یکی پیروزی بر هم‌عصری و دیگری پیروزی بر حجاب هم‌عصری؛ زیرا هر دوی اینها اقتضای فخر فروشی دارد نه همسویی و گذشت.»<sup>۳۲</sup> در واقع تفسیر مجمع البیان برگرفته از تفسیر «تبیان» است با این تفاوت که در بررسی واژگان و بیت‌های شعری دقت بیشتری به خرج داده و شواهد فراوان از جمله اشعار عرب را بر آن افزوده است.

طبرسی در مجمع البیان پس از آوردن چند آیه از هر سوره به بیان موارد نحوی، اعرابی، لغوی و نیز قرائت‌های واژگان و فعل‌ها می‌پردازد. موارد نحوی در این تفسیر، به ویژه در جلد‌های نخستین آن بسیار است، برای مثال وی در رابطه با داخل شدن «لام» بر سر خبر «إِنَّ» و در توضیح آیه ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ (بقره: ۴۵) می‌گوید: «حرف «لام» و «إِنَّ» از چند جهت به هم شباهت دارند: ۱. هر دو برای تأکید هستند. ۲. هر دو بر سر مبتدا و خبر داخل می‌شوند. ۳. هر دو بر سر قسم در می‌آیند... به دلیل اینکه «لام» و «إِنَّ» هر دو معنای تأکید را در بر دارند، پسندیده نیست که دو حرف هم معنا در کنار هم بیایند؛ به همین دلیل «لام» بر سر خبر «إِنَّ» می‌آید تا به وسیله اسم «إِنَّ» میان آن دو فاصله افتد. در مورد سایر حروف مشابه بالفعل حرف «لام» بر سر مبتدا نمی‌آید؛ زیرا این حروف شکل مبتدا را تغییر می‌دهند و همچنین بر سر خبر نیز با توجه به این که «لام» برای مبتدا است قرار نمی‌گیرد.»<sup>۳۳</sup>

در بخش واژگان نیز طبرسی موشکافانه و بانگته‌سنجی بسیار واژگان قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهد و در بیان معانی آن به شعر و حدیث استناد می‌جوید؛ بنابراین تفسیر وی نیز به مانند تفسیر کشاف گنجینه‌ای ارزشمند از واژگان است که می‌تواند واژه پژوهان و زبان‌شناسان را بهره‌سیار رساند. از جمله مباحث واژگانی بسیاری که طبرسی در تفسیر خویش بدان پرداخته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

### اشاره به واژگان دخیل

برای مثال در توضیح واژه «فردوس» در آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾ (کهف: ۱۰۷) می‌گوید:

«فردوس باغی است که انواع میوه‌ها و گل‌ها را داشته باشد. برخی گفته‌اند: صحرای پر گیاه است. گویند اصل این واژه رومی است و در ادبیات عرب جز در بیتی از «حسن» استعمال نشده است:

فإن ثوابَ الله كلَّ موحدٍ  
جنانٌ من الفردوسِ فيها يخلدُ<sup>۳۴</sup>»<sup>۳۵</sup>

پاداش خداوند باغهایی از فردوس است که افراد یکتا پرست در آن جاودان هستند.

### اشاره به تفاوت‌های معنایی واژگان مترادف: انی و مطالعات فرسختی

طبرسی در توضیح واژه «ثمن» در آیه ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾ (بقره: ۴۱) می‌گوید: «واژه «ثمن» مترادف واژه «بدل» است؛ هر چند ثمن در خرید و فروش به کار می‌رود، چه کالا باشد و چه پول. اگر واژه در غیر از خرید و فروش به کار رود، از باب مجاز و تشبیه است. واژه «عوض» نیز با واژه «بدل» مترادف است؛ هر چند عوض بدلی است که از آن سود جسته می‌شود، چه در معامله باشد و چه غیر معامله و واژه «بدل» آن چیزی است که جانشین چیز دیگر می‌شود [معنای بدل عام‌تر از عوض و ثمن است].<sup>۳۶</sup>

وی همچنین در توضیح واژه آل در آیه ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾ (بقره: ۴۹) می‌گوید: «گفته شده: واژگان «آل» و «أهل» در معنا و ریشه یکی هستند؛ زیرا مصغر «آل» «أهل» است. برخی مصغر «آل» را «أویل» دانسته و پنداشته‌اند در واژه ابدال صورت گرفته، همانگونه که گفته می‌شود: «هیئات» و «ایهات». برخی نیز واژه «آل» را مستقل و آن را اعم از اهل دانسته‌اند؛ زیرا گفته می‌شود: «اهل شهر» اما «آل شهر» گفته نمی‌شود. «آل الرجل» خویشاوندان و نزدیکان او هستند که همه به یک اصل باز می‌گردند؛ بنابراین ریشه اصلی واژه «آل» «أول» است که به معنای بازگشت، خواهد بود.<sup>۳۷</sup>

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ (بقره: ۴۵) طبرسی در تفاوت معنایی «خشوع» و «خشوع» می‌گوید: «خشوع معنایی نزدیک به خضوع دارد؛ اما خضوع در بدن و انجام دادن خدمتی است و خشوع در لحن و نگاه است. خداوند باری تعالی می‌فرماید: ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ﴾ و ﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ﴾ یعنی صدا آرام گرفت.<sup>۳۸</sup>

اشاره به چند معنایی واژگان:

﴿...وَإِذَا خَلَا بِعَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ...﴾ (بقره: ۷۶) طبرسی پس از این آیه در توضیح معانی واژه «فتح» می‌گوید: «الفتح در اصل باز کردن چیز بسته است و در موارد بسیاری به کار گرفته می‌شود، از جمله: در معنای «حکم و داوری» گفته می‌شود: «اللهم افتح بینی و بین فلان» یعنی خداوندا میان من و او داوری کن، نیز گفته می‌شود «متی هذا الفتح» یعنی این داوری و قضاوت کی رخ می‌دهد و «یوم الفتح» یعنی روز داوری و به قاضی یا داور «فتاح» گفته می‌شود. گفته می‌شود: «افتح علی هذا» یعنی این را بر من بیاموز. معنای دیگر «فتح» نصرت و یاری کردن است، گفته می‌شود: «استفتحه» یعنی یاری بخواه و در همین معنا گفته می‌شود: «إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح» یعنی اگر





طلب یاری کنید کمک و یاری به سراغتان می‌آید. در فتح سرزمین‌ها نیز از همین واژه استفاده شده است.»<sup>۳۹</sup>

﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ (هود: ۷۲) طبرسی در چند معنایی «بعل» می‌گوید: «بعل به معنای همسر و اصل آن به معنای اقدام کننده به کار یا امری است. به نخلی که با آب باران از آب رودها و چشمه‌ها بی‌نیاز می‌شود «بعل» گویند؛ زیرا گویا خود اقدام به سیراب کردن خویش می‌کند و کسی را برای آبیاری‌اش به زحمت وا نمی‌دارد؛ به همین دلیل به «رب» و «صاحب» بعل گفته می‌شود.»<sup>۴۰</sup>

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...﴾ (آل عمران: ۱۰۴) وی در ذیل آیه می‌گوید: «واژه «الامة» از «الأم» به معنای «قصد» گرفته شده و به هشت معنا است، از جمله: جماعت، پیروی پیامبران به دلیل اجتماع آنها بر یک نیت و خواسته، الگو به دلیل اینکه جماعت به آن نگاه کرده و از آن پیروی می‌کند، دین، هنگام و زمان، قد و قامت، گفته می‌شود: «رجل حسن الامة» یعنی مرد خوش قد و قامت، نعمت و همچنین مادر»<sup>۴۱</sup>

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا...﴾ (بقره: ۶۰) طبرسی در چند معنایی واژه «عین» می‌گوید: «عین از واژگان مشترک است از جمله معانی واژه عبارت است از چشمه آب؛ به دلیل شباهت آن به چشم حیوان که از هر دو آب خارج می‌شود و «بلد للیل العین» یعنی سرزمین کم جمعیت و «ما بالدار عین» نیز به همین معناست. «العین» معانی دیگری نیز دارد که عبارتند از: بارانی که قطع نمی‌شود، طلا، ترازو، خورشید و جاسوس»<sup>۴۲</sup>

اشاره به تخصیص معنایی واژگان:

او در توضیح واژه «جد» در آیه ﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾ (جن: ۳) می‌گوید: «واژه «جد» در اصل به معنای جدا شدن است و «جد» در معنای بزرگی، نیز از



همین واژه است؛ زیرا «جد» بزرگی و عظمتی را گویند که به دلیل برتری‌اش از بزرگی‌های دیگر جدا می‌شود. «جد» به معنای پدر بزرگ به دلیل برتری پدران‌اش است و هر پدری که بالاتر از پدر بزرگ باشد، «اجداد» نامیده می‌شود. همچنین «جد» در معنای «بهره» به دلیل برجسته بودن و متمایز بودنش و در معنای «جدید» به دلیل جدایی‌اش از گذشته است.<sup>۴۳</sup>

### اشاره به گسترش معنایی واژگان:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ﴾ (بقره: ۴۳) وی در توضیح واژه «الصَّلَاةَ» می‌گوید: «اصل این واژه در نزد لغت‌شناسان به معنای «دعا» است و گفته شده به معنای «لزوم» و همراهی نیز هست، گویا طبق دستور خداوند متعال صلاة همیشه ملازم و همراه عبادت است و گفته شده به معنای استخوان پشت است؛ زیرا به هنگام رکوع و سجود بالا می‌آید.»<sup>۴۴</sup>

﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ...﴾ (طه: ۸۷) وی در ذیل آیه می‌گوید: ««الوزر» در اصل به معنای سنگینی است و به معنای «گناه» نیز به کار می‌رود؛ زیرا بر گناهکار سنگینی می‌کند. این واژه به معنای بار یا محموله نیز هست و «الاوزار» بر سلاح نیز دلالت دارد؛ زیرا سلاح برای کسی که آن را به دست می‌گیرد سنگین است.»<sup>۴۵</sup>

﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا﴾ (فرقان: ۲۲) طبرسی در گسترش معنایی واژه «حجر» می‌گوید: «معنای اصلی این واژه «تنگنا» است و حرام را به این دلیل حجر نامیده‌اند که با نهمی شدن محدود شده است. «حجر الكعبه» نیز از همین واژه است؛ زیرا هنگام طواف کسی داخل کعبه نمی‌شود، بلکه اطراف آن طواف می‌

شود و داخل شدن در آن نهی شده است. «الحجر» به معنای عقل نیز می‌باشد؛ زیرا زشتی و بدی بر آن محدود گشته است.<sup>۴۶</sup>

### بیان ریشه واژگان:

﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِّنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ (بقره: ۵۱) وی در بیان ریشه «موسی» می‌گوید: «از سدّی روایت شده: موسی در زبان قبطی اسمی مرکب از «ماء» و «سی» به معنای درخت است؛ زیرا کنیز آسیه جعبه‌ای را که موسی در آن نهاده شده بود، نزدیک آب و درخت یافت.»<sup>۴۷</sup>

### نتیجه:

زمخسری در تفسیر کشاف و طبری در مجمع البیان مباحث زیبا و موشکافانه‌ای از معنانشناسی واژگان ارائه داده‌اند. بررسی رابطه معنایی در واژگان چند معنا در دو تفسیر یادآور فرهنگ «مقایس اللغة» ابن فارس است که خود از نخستین کتاب‌هایی به شمار می‌آید که واژگان را با رویکردی معنانشناسانه مورد بررسی قرار داده است. از طرفی دیگر اشاره به تفاوت‌های واژگانی در این دو تفسیر کتاب «فروق اللغة» ابو هلال عسکری را در ذهن تداعی می‌کند. نگاهی نه چندان ژرف به کشاف و مجمع البیان نشان می‌دهد. نویسندگان این دو تفسیر ادیبانی آشنا به مباحث زبان‌شناسی بوده‌اند؛ به همین دلیل در روش تفسیری خویش راهی متمایز را برگزیده و نه به مانند نویسندگان «وجوه و نظائر» که تنها به بر شمردن معانی واژگان چند معنا در قرآن بسنده کرده‌اند، بلکه واژگان چند معنا را در بیشتر موارد به دقت مورد بررسی قرار داده‌اند. اشاره به مفرد و جمع واژه‌ها و بیان ریشه آنها و همچنین معنای نخستین و اصلی واژه از ویژگی‌های بارز این دو تفسیر در بررسی واژگان است.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان تفسیر مجمع البیان و کشاف را در کنار فرهنگ‌های «مقایس اللغة» و «لسان العرب» و همچنین کتاب‌هایی چون «الکامل» مبرد از جمله فرهنگ‌هایی برشمرد که می‌تواند ما را در فهم دقیق معنای بسیاری از واژگان یاری دهد.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. معرفت، هادی، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۳۰۸.
۲. وی در سال (۱۸۹۵م) در (شوشای) مصر متولد شد و در فضای ادبی و قرآنی مصر بسیار تأثیر گذار بود. امین خولی را می‌توان از چهره‌های اصلاح طلب و نواندیش زمان خود به شمار آورد. وی هیچ اثر کامل و مستقلاً در زمینه تفسیر قرآن نوشت؛ اما آثار وی در باب تاریخ و روش‌های تفسیر قرآن تأثیر فراوانی بر مکاتب تفسیری معاصر در جهان اسلام به ویژه مصر گذاشت. علاوه بر حیات علمی وی، مجموعه مقالاتش در باب نحو، تفسیر و بلاغت که در کتاب «مناهج تجدید فی النحو و البلاغه و التفسیر و الأدب» به چاپ رسید گواه این نکته است.
۳. روحانی، محمد حسین، زمخشری و مکتب لغوی او، ش ۵، ص ۳۰۹-۳۰۸.
۴. مهدوی دامغانی، محمود، نگاهی به زندگی و آثار زمخشری، ش ۴، ص ۲۲۸.
۵. همان: ۲۲۷.
۶. معرفت، هادی، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۳۰۸.
۷. باقری، علیرضا، زمخشری و تفسیر کشاف، ص ۱۱۲.
۸. نام علامه بزرگ، ابن هشام انصاری، پیشاپیش دانشمندان برجسته‌ای که در راه حفظ میراث گرانمایه‌های نحو متحمل رنج‌های طاقت فرسایی شده‌اند، می‌درخشد. حیات این دانشمند بزرگ، حیاتی علمی و سرشار از تألیفات مهم است که مشهورترین آنها «معنی اللیب عن کتب الاعاریب» است.
۹. ربانی، محمد حسین، با زمخشری در تفسیر کشاف، ش ۷ و ۶، ص ۲۶۳.
۱۰. ر.ک. فهمی الحجازی، محمود، زبان‌شناسی عربی، ص ۳۱۴.
۱۱. آیت الله زاده شیرازی، مرتضی، الزمخشری لغویاً و مفسراً، ص ۳۱۳-۲۲۹.
۱۲. آیت الله زاده شیرازی، الزمخشری لغویاً و مفسراً، ص ۳۱۴-۳۱۸.
۱۳. الزمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۸۱۵.



۱۴. همان، ج ۳، ص ۶۲۴.
۱۵. دیوان، ص ۷۱.
۱۶. الزمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۷۵۸.
۱۷. همان، ص ۷۴۶.
۱۸. همان، ص ۷۴۷.
۱۹. همان، ص ۶۸۷.
۲۰. همان، ص ۵۰۹.
۲۱. همان، ص ۴۵۲.
۲۲. همان، ص ۷۹۵.
۲۳. همان، ج ۳ و ۴.
۲۴. باقری، علیرضا، زمخشری و تفسیر کشاف، ص ۹۸.
۲۵. الزمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴: ۱۴۳.
۲۶. همان، ج ۳، ص ۲۶-۲۵.
۲۷. معرفت، هادی، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۲۵۳.
۲۸. کریمان، نویسنده، استاد دانشگاه و ادیب در تهران به دنیا آمد. وی فعالیت زیادی در زمینه جغرافیای تاریخی و رسم نقشه‌ها داشت. دکتر کریمان از مؤلفان «دایرة المعارف تشیع» بود. از آثار وی «جغرافیای شهرستان قم»، «طبرسی و مجمع البیان» و... است.
۲۹. کریمان، حسین، طبرسی و مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۳۴.
۳۰. همان: ص ۲۷.
۳۱. محمود شلتوت با عنوان مشهور به «شیخ شلتوت» از بزرگان اهل سنت، محقق، مفسر، فقیه اصولی، ادیب لغوی مصری و از رؤسای دانشگاه «الأزهر» است.
۳۲. شلتوت، محمود، معرفی مجمع البیان، ص ۲۴-۲۳.
۳۳. الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲-۱: ص ۲۱۶.
۳۴. دیوان: ۱۳۹ ص.
۳۵. الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ و ۶، ص ۷۶۷.
۳۶. همان، ج ۲-۱، ص ۲۰۹.
۳۷. همان، ص ۲۲۵.
۳۸. همان، ص ۲۱۶.
۳۹. همان، ص ۲۸۶.

۴۰. همان، ج ۵-۶، ص ۲۷۰.

۴۱. همان، ج ۱-۲، ص ۸۰۶.

۴۲. همان، ص ۲۴۹.

۴۳. همان، ج ۱۰-۹، ص ۵۵۳.

۴۴. همان، ص ۲۱۲.

۴۵. همان، ج ۷-۸، ص ۴۱.

۴۶. همان، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۴۷. همان، ج ۱-۲، ص ۲۳۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

۱. آیت‌الله زاده شیرازی، مرتضی، الزمخشری لغویاً و مفسراً، قاهره، دارالثقافة، ۱۹۷۷م.
۲. باقری، علیرضا، زمخشری و تفسیر کشاف، تهران، خانه کتاب، چاپ دوم.
۳. حسان بن ثابت، دیوان، بیروت، دار الجلیل، الطبعة الاولى، ۱۹۹۲م.
۴. ربانی، محمد حسین، با زمخشری در تفسیر کشاف، مجلات قرآن و حدیث، شماره ۷ و ۶، ۱۳۷۷، ش. ۵.
۵. روحانی، محمد حسین، زمخشری و مکتب لغوی او، مجلات روان‌شناسی و علوم تربیتی، شماره ۵، ۱۳۵۴ه.ش.
۶. الزمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت - لبنان، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، ۲۰۰۸م.
۷. شلتوت، محمود، معرفی مجمع البیان، ترجمه حمید رضا آذیر، مجله علوم انسانی، مشکوة، شماره ۳۰، ۱۳۷۰ ه.ش.
۸. الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰ - ۹ و ۲ - ۱ و ۷ - ۶ و ۵ - بیروت - لبنان، دار المعرفة، الطبعة الثانية.
۹. فهمی حجازی، محمود، زبان‌شناسی عربی، ترجمه حسین سیدی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹ه.ش.
۱۰. کریمان، حسین، طبرسی و مجمع البیان، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ه.ش.
۱۱. لبید بن ربیع، دیوان، شرح الطوسی، دار کتاب العربی، الطبعة الاولى، ۱۹۹۳م.
۱۲. معرفت، هادی، تفسیر و مفسران، قم، انتشارات ذوی القربی، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ه.ش.
۱۳. مهدوی دامغانی، محمود، نگاهی به زندگی و آثار زمخشری، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشکده مشهد، شماره ۴، ۱۳۵۱ه.ش.